

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

هفدهم اپریل 2013

کسی مرا از یاد برد

شب چون الماس سیاه
در حلقه طلائى منظر پائیز
جا گرفت و
روی چراغ سرخ جاده
سایه افگند و
در نفس گرم زمان نشست
مهتاب
دیده بست
شاید که کوچید
سوی دهکده تاریک ابرها
یا بدنبال فانوس اختری
تا همدم و یآوری بجوید
چون منی دلخسته و غمین
آشفته از تنهائی
پا گذارد روی خط سیاه زمان

مثل همیشه ساده
مثل همیشه دلشکسته و پاک
باد میوزد
سبک و سرد و آرام
چون یادهای تو
زمزمه شرشر برگها
در رودبار شب جاری ست
چه دلنشین
شب پائیز
مجنون بید باغچه
به بزرگی سطح ادراک من
در قلّه قیرگون شب
میان صخره یادها
پیش دیده ام
آبشار میشود
پنجره ها باز است
و من صدای بالهای نسیم را میشنوم
و پیوند کهنه سالهای دور را
در دستگاه خسته پندار خویش
با خاطره ها بخیه میکنم

پنجره ها باز است
نمای نیمه تاریک حویلی را
چون شهر کوچک عشق
مینگرم
که با همه زیباییها آراسته است
و من در یک لحظه تنگ
میان رود شب گم میشوم

و چون ماهی می‌تیم و
از تنهائی میهراسم
از مار زمان
از خارهای زمین
از تک تک فریبندهٔ ثانیه ها
از رهن نسیم
که برگهای طلایی را میدزد
تا زینت گیسوان سیاه شب سازد
از کوچ امیدها
از بازگشت قافلهٔ پربار یادها
هر چند هنگامهٔ عشق خاموش است
هر چند هنگامهٔ عشق روح مرا
کوچ داد
در دیار سنگلاخهای دهشت
باز صدای گامی را میشنوم
بدنبال شرشر برگها
اما... نه
وای از این تنهائی
وای از جدائی
کسی مرا از یاد برد
کسی سالهاست، مرا
از یاد برد!!!

(ناهید "غزل" غنی زاده - 14 نومبر 2011)